



آندره ورسندینگ

# تاریخ امپراطوری پارت

۲۵۰ - ۲۲۷ قبل از میلاد

ترجمه دکتر علی اقبالی

تاریخ امپراطوری پارت

تهران - ۱۳۸۷

سرشناسه	: ورستندیک، آندره، ۱۹۶۹ Verstandig, Ander
عنوان و نام پدیدآور	: تاریخ امپراطوری پارت ۲۵۰ - ۲۲۷ قبل از میلاد / اثری از آندره ورستندیک؛ ترجمه علی اقبالی.
مشخصات نشر	: تهران، علی، ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری	: ۵۶۸ ص.
شابک	: 1 - 005 - 193 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت: عنوان به فرانسه	: Histoire de l'empire de Parthie
عنوان دیگر	: تاریخ امپراطوری اشکانیان.
موضوع	: ایران - تاریخ - اشکانیان، ۲۴۹ ق.م. - ۲۲۶ م.
شناسه افزوده	: اقبالی، علی، ۱۲۸۹ - ، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ت ۲ ۴ و / ۳۳۳ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۱۶ - ۱۲۱۸۰

تقدیم به :

شادروان بانو مهرانگیز اشرفی، همسر فرهیخته و  
بزرگوارم. روانش شاد و یادش گرامی باد  
و فرزندان برومندم: شکوفه، گیتی، امیرھوشنگ،  
شهره و زهره

نشر علی: خیابان انقلاب - خیابان روانمهر، شماره ۲۰۸  
تلفن: ۶۶۴۹۱۲۹۵ - ۶۶۴۹۱۸۷۶ تلفن شهرستانها: ۲۷-۲۶-۶۶۹۶۷۰

## تاریخ امپراتوری پارت

آندره ورستندیک

ترجمه دکتر علی اقبالی

چاپ اول: ۱۳۸۷، تیراز: ۱۵۰۰ جلد

حروفچینی: گنجینه، لیتوگرافی: اردلان

چاپ: الوان، صحافی: آزاده

حق چاپ محفوظ است.

1 - 005 - 193 - 964 - 978

آدرس وبسایت: [www.alipub.ir](http://www.alipub.ir)

آدرس پست الکترونیک: [Info@alipub.ir](mailto:Info@alipub.ir)

قیمت ۹۵۰۰ تومان

## فهرست مطالب

۹	شرح حال و خدمات مترجم.....
۱۵	پیشگفتار مترجم.....
۱۷	مقدمه نویسنده .....
۱۹	فصل نخست - آرشاک (آرساس) اوّل .....
۳۹	فصل دوم - از تیریدات تا فرهاد اوّل .....
۷۳	فصل سوم - مهرداد اوّل .....
۱۱۳	فصل چهارم - فرهاد دوّم و اردوان اوّل .....
۱۴۷	فصل پنجم - مهرداد دوّم .....
۱۸۰	فصل ششم - جانشینی مهرداد دوّم .....
۲۱۴	فصل هفتم - نبرد کارهس (حران امروز).....
۲۵۹	فصل هشتم - اورودس دوّم و پاکوروس .....
۳۰۳	فصل نهم - فرهاد چهارم.....
۳۴۵	فصل دهم - از «فراآتاسس» تا اردوان پنجم.....
۳۸۹	فصل یازدهم - از وردان اوّل، تا، ولوجز اوّل.....

فصل دوازدهم - «بحران ارمنستان» ..... ۴۲۹

فصل سیزدهم - جنگ پارتیک تراژن ..... ۴۵۹

فصل چهاردهم - ولوژز چهارم و ولوژز پنجم ..... ۵۰۵

فصل پانزدهم - ولوژز ششم و اردوان چهارم ..... ۵۳۳

## شرح حال و خدمات مترجم

دکتر علی اقبالی در سال ۱۲۹۰ شمسی در شهر همدان در یک خانواده قدیمی مالک - کشاورز به دنیا آمد.

تحصیلات خود را ابتدا در یک مکتب‌خانه نزدیک منزل شروع کرد و چند ماه تابستان را در مدرسه تازه تأسیس شده شادروان مهدی‌خان قراگوزلو (امیر تومان) در مزاگرد به سر می‌برد و شش سال ابتدایی را در مدرسه نصرت همدان به پایان رساند. دروسی که در این مدرسه تدریس می‌شد عبارت بود از زبان فرانسه، فارسی، قرآن کریم و مشق خط که برای آن زمان در یک روستا بسیار مهم بود. زیرا که چنین مدرسه‌ای در همدان هم نبود.

در سال ۱۳۰۱ گواهی ششم ابتدایی و در سال ۱۳۰۴ به‌اخذ گواهی نامه دوره اول متوسطه نایل گردید. در سال ۱۳۰۹ پس از موفقیت در مسابقه اعزام محصل به اروپا با گواهی نامه دوره اول متوسطه به فرانسه اعزام شد. در فرانسه دیپلم کامل متوسطه یا باکالوراً که دارای ارزش بین‌المللی است، اخذ کرد. و سپس وارد دانشگاه پاریس شد. پس از پایان

اعتبار مالی ناچیز با همکاری صمیمانه نیکوکاران محلی در مدت سه ماه برداشت.

در مرحله بعد توانست موافقت شادروان دکتر منوچهر اقبال و شرکت ملی نفت ایران را برای استفاده از مزرعه هزار هکتاری ملاثانی در ۲۵ کیلومتری اهواز با حمایت قاطع مرحوم دکتر رضا فلاح جلب نماید و آن را برای کارورزی دانشجویان کشاورزی آماده کند.

این محل اکنون پایگاه تحقیقاتی بزرگ به نام دانشگاه رامین تبدیل شده است.

در سال ۱۳۳۷ پس از اخذ درجه دانش‌یاری دانشگاه تهران در دانشکده علوم به تدریس رشته زمین‌شناسی و نقشه‌برداری مشغول گردید.

مجدداً از طرف شورای فرهنگی فرانسه به پاریس دعوت شده و با موافقت عده‌ای از استادان رشته آب‌شناسی دانشکده علوم پاریس مأمور بررسی سرچشمه آب مورد نیاز و مصرفی جنوب شهر پاریس شد. نتایج این بررسی‌ها در چاپ‌های بعدی کتاب «ژیلبر کاستانی» تحت عنوان «آب» به نام ایشان و همکاران فرانسوی‌اش انتشار یافت و رساله آن به اخذ امتیاز «افتخارآمیز» موفق گردید.

در سال ۱۳۴۲ سازمان یونسکو از دانشمندان آب‌شناس کشورهای مختلف دعوت به عمل آورد که در همایشی به بررسی و اندازه‌گیری آب مورد مصرف جهان بپردازند. آقای دکتر علی اقبالی از طرف ریاست هیئت نامزد شرکت در این گردهمایی گردید. پس خاتمه گردهمایی کلیه سخنرانی‌ها پیشنهادات و کتاب‌ها توسط آقای دکتر علی اقبالی گردآوری

دوره تحصیلی لیسانس علوم طبیعی و فوق‌لیسانس با گرایش زمین‌شناسی به علت بروز جنگ جهانی دوّم و اشغال ایران توسط متفقین به ایران مراجعه و خدمت سربازی دو ساله را (۱۳۲۰ - ۱۳۱۸) انجام داد. سپس وارد بانک کشاورزی ایران گردید.

در سال ۱۳۲۶ پس از تصویب قانون تأسیس دانشگاه‌ها، در دانشگاه تازه تأسیس تبریز به عنوان عضو هیئت علمی به کار مشغول گردید و در طول اقامت خود در آن‌جا، جوانان را به ورزش فرا خواند به خصوص جهت رواج ورزش اسکی و کوهنوردی بسیار کوشش کرد. در سال ۱۳۲۷ از طرف رئیس دانشگاه تبریز دکتر خان‌بابا بیابانی با حفظ سمت معاونت دانشگاه مأمور تأسیس دانشکده کشاورزی در ارومیه گردید. این دانشکده در حال حاضر به نام دانشکده ارومیه خوانده می‌شود.

در سال ۱۳۳۱ به دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز انتقال یافته و هم‌زمان از طرف رئیس دانشگاه مأمور ایجاد دانشکده کشاورزی شیراز شد. نامبرده در دانشکده پزشکی شیراز به تدریس بیولوژی گیاهی پرداخت.

در سال ۱۳۳۲ به دعوت شورای فرهنگی فرانسه یونسکو به فرانسه دعوت شد و به مدت دو سال به بررسی وضعیت آبیاری و نقش و اهمیت قنات در ایران به این امر مهم پرداخت و در خاتمه با ارائه پایان‌نامه‌ای با گرایش به مخازن زیرزمینی آب موفق به اخذ درجه دکترا گردید.

در سال ۱۳۳۵ پس از تصویب درخواست نمایندگان خوزستان در مجلس شورای ملی برای ایجاد دانشکده کشاورزی در خوزستان روانه آن دیار شد و اولین قدم را در ساختمان قدیمی و فرسوده ملک شیخ خزعل و

- سفرنامه ژان اتر (OTTER) مربوط به دوره نادرشاه (ترجمه).
- جزوه‌ای درباره حل مشکلات ترافیک تهران (۱۳۷۰).
- زمین‌شناسی آذربایجان تألیف «هوبرت رپین» (ترجمه) ۱۹۸۸ میلادی.
- ورزش روزانه بانوان (۱۹۴۵ میلادی).
- از پاریس تا کشورهای اسکاندیناوی (۱۹۵۷ میلادی).
- چنگیزخان تألیف موريس پرشرون (۱۹۹۱) (ترجمه).
- آبیاری ایران و نقش قنات در ایران (رساله دکترای زبان فرانسه در سال ۱۹۵۴ در فرانسه).
- مقدار آب‌های زیرزمینی منطقه جنوب پاریس (رساله دکتر به‌زبان فرانسه در سال ۱۹۶۴ در فرانسه).
- کدامین محیط زیست (۱۳۷۸).
- رمان تریستان و ایزو ۱۳۲۵.
- کتاب‌هایی که زیر چاپ است:
- ذوالقرنین کوروش کبیر یا اسکندر مقدونی؟
- دیده‌ها و شنیده‌ها
- زمین‌شناسی هدف‌ها و روش‌ها
- نقش جنگل در ازدیاد آب
- امپراطوری هخامنشیان
- امپراطوری اشکانیان - پارت‌ها
- آن چه ذکر شد فشرده‌ای از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر این مرد دانشمند می‌باشد خدا یار و نگهدارش باد.

ویراستار - دکتر عباس وثیق

- و نهایتاً در کتاب‌خانه دانشگاه بوعلی سینای همدان جای داده شد.
- در سال ۱۳۴۶ مدرسه عالی کشاورزان همدان را در زمینی به مساحت چهل هکتار به وجود آورد که اولین مرکز آموزشی غیردولتی در خارج از تهران بود.
- مدرسه عالی کشاورزان همدان نخستین مؤسسه عالی کشاورزی بود که با دانشگاه یوتا در آمریکا قرارداد همکاری آموزشی و تبادل استاد و شاگرد منعقد کرد. هر ساله ۴ نفر برای گذراندن دوره دکترای به دانشگاه یوتا اعزام می‌شدند.
- در سال ۱۳۵۷ فعالیت‌های مدرسه عالی کشاورزی متوقف گردید و پس از آن در طی سال‌های ۱۳۶۴ - ۱۳۵۷ فعالیت دانشگاهی ایشان متوقف و منحصر به مطالعه و تألیف و ترجمه گردید.
- این دانشگاهی نستوه مجدداً در سال ۱۳۷۵ اقدام به تأسیس مؤسسه آموزشی جدیدی به نام «مؤسسه آموزش عالی آبادانی و توسعه روستاها» کرد که هم اکنون مشغول فعالیت است و امید بر این است که در آینده‌ای نزدیک فضا و سایر امکانات آموزشی آن گسترش یابد.
- تألیفات و ترجمه‌های دکتر علی اقبالی در طی فعالیت‌های دانشگاهی و آموزشی ایشان به‌قرار زیر است:
- ترجمه کتاب هیدروژئولوژی تألیف «ژیلبرکاستانی» (دو جلد ۱۹۶۵).
- تکتونیک (چاپ اول ۱۹۶۱ - چاپ دوم ۱۹۶۴).
- کارتوگرافی و نقشه زمین‌شناسی (چاپ اول ۱۹۶۱ - چاپ دوم ۱۹۶۴).
- اکولوژی (چاپ اول ۱۹۷۷ - چاپ دوم ۱۹۸۵).

## پیشگفتار مترجم

سبک علمی و بی طرفانه نویسنده دانشمند بلژیکی «آندره ورسندینگ» (Andre Verstanding) در نگارش و پروراندن مطالب تاریخی - علمی این کتاب به گونه ای است که مترجم را مجذوب و بر آن داشت که در ترجمه آن دقت را دو چندان نماید.

مطالعه این کتاب، مسلماً شناخت خواننده را درباره شاهان بزرگ و ایران دوست سلسله پارت (اشکانیان) متحول می سازد، زیرا نویسنده آن بسیار بی طرفانه و عاری از هرگونه غرض ورزی که سبک برخی از مورخان و شرق شناسان، پس از بررسی و مطالعه عمیق به نگارش مطالب خود پرداخته و کوشیده است که حقایق مکتوم شده را مکتوب سازد.

Andre Verstanding نویسنده بلژیکی در ۱۹۶۹ در بروکسل به دنیا آمد. اگر چه تحصیلات وی در علوم مدیریتی بود ولیکن به سبب عشقی که به تاریخ داشت موفق شد سفرهای پربار متعددی را به مناطق مربوطه بنماید.

این اثر تاریخی بزرگ حاصل سالها بررسی و پژوهش ژرف در متون تاریخی زمان بوده است. به طوری که در لابه لای متن آخرین پدیده ها و

اکتشافات باستان‌شناسی ملموس است.

ضمن تشکر از نویسنده عالی‌قدر، با ترجمه این کتاب، سعی نمودم ذهن فارسی‌زبانانی را که به زبان فرانسه آشنایی ندارند نسبت به دوره‌ای از تاریخ درخشان ایران زمین روشن نمایم. درباره تاریخ ایران بسیار نوشته‌اند، ولی به حق بی طرفانه نبوده است. امیدوارم که این ترجمه اثرات تاریک نوشته‌های نادرست مورخان مغرض را از اذهان بزدايد. با سپاس فراوان از استاد گران‌مایه دکتر عباس وثیق که ویرایش ترجمه این کتاب را به عهده گرفتند و مرا در اتمام آن یاری دادند خدا یاریشان باد.

**دکتر علی اقبالی**

### مقدمه نویسنده

چنین است سرگذشت جذاب یک امپراطوری بزرگ که با معرفی گوشه‌های ناشناخته حوادث انسانی، یعنی تمدن درخشان پارت. قومی که از استپ‌های آسیای مرکزی در سه قرن قبل از میلاد مسیح سرازیر شده و در مدتی کمتر از یک قرن توانستند امپراطوری عظیمی را برپا دارند که موجب ظهور سلطنت پارس‌ها و سپس شکوفائی خاورمیانه از کرانه‌های فرات تا سرزمین‌های هندو گردید.

## به نام یزدان پاد

### فصل نخست

#### آرشاک (آرساس) اول

##### دگرگونی ماهیت فرمانروای سیت (S'cythe) از افسانه تا تاریخ

سرزمین پارت یا پارتیا، چهره‌ای جغرافیایی و مجموعه‌ای از سازه‌های پست و بلند کوه‌زایی رو در روی هم قرار گرفته و در انتهای شمالی فلات ایران واقع شده بود. آمودریا در شمال این سرزمین، و از خاوران و باختران، توده‌های کوهستانی البرز، دریای مازندران و بلندی‌های خراسان آن را در بر گرفته‌اند.

در میان جلگه‌های حاصل‌خیز و آباد آن ناحیه، اگر چه سرزمین‌های شوره‌زاری نیز دیده می‌شد، لیکن آن‌جا محل برپایی شهرهای صدروازه «HECATOMPYLOS»، نیز (نیشابور) «Nisa» و دامغان «Damghan» بوده است.

دره‌های خاوری، ابیورد و دارا «Dara» در انتهای «باکتریان»، دارای طبیعتی سرسبز و زمین‌هایی حاصل‌خیز بود. این سرزمین دارای تابستان‌های گرم و خشک، و در مقابل زمستان‌هایی سرد و بارانی بود که

موجب برودت هوا، می‌گشت. این برودت حتی تا دمای زیر صفر درجه کاهش می‌یافت.

در دره‌های مرطوب آمودریا، سیردریا، «مارگوس»، اترک و دامنه کوهستان‌ها، انبوه درختان سربرافراشته بید، صنوبر و توت به چشم می‌خوردند.

این سرزمین‌های پرفراز و نشیب، جلگه‌های حاصل‌خیز را از بلندی‌های خراسان مجزا می‌کردند، در آن‌جا نوعی از درختان موی وحشی می‌رویند که از آن‌ها شرابی ناب و اعلا به دست می‌آید و کمی بالاتر از جلگه‌ها، چراگاه‌های تابستانی به چشم می‌خورند که از دیر باز، رمه‌داران چادرنشین، در فصل گرما برای چرانیدن گوسفندان، اسبان و شتران خود بدان نواحی روی می‌آورده‌اند.

در شمال و باختر این ناحیه، در کناره‌های شرقی دریای مازندران، جلگه‌های پایین دست استپ مانند «اوست یورت» «Oust \_ Yurt» و قزل قوم نیز چراگاه‌های زمستانی آن‌ها بوده است.

از بهمن ماه، با وجود برف و یخ در بلندی‌ها، سبزه‌زارهای بهاری بیدار می‌شوند و می‌توان چهارپایان را آزاد گذاشت. اما اردیبهشت و گرمای داغ زمین، چوپانان را به سوی بلندی‌های جنوب و خاور که دارای معتدل هستند می‌راند.

پیدایش آمودریا در نتیجه آب بسیاری که از جویبارها، آبشارها و سیلاب‌ها به سوی آن می‌رفت، موجب آبادانی و حاصل‌خیزی روستاهای بی‌شماری شد که «سیت»‌ها به سوی خود و غارت‌های پی‌درپی آن‌ها جلب می‌کرد.

محدوده سرزمین «پارت» در طول تاریخ خود تحول بسیاری داشته

است، در زمان داریوش اول تا دریای مازندران گسترش، و در دوران خشایار شاه، سرزمین‌های هیرکانی و آریان و مارژیان به نام «توابع» نیز بدان افزوده شد. بعدها در دوران آخرین شاهان هخامنشی به باکتریان واقع در جنوب اترک محدود گردید.

وسعت این سرحدات در دوران یونانیان اندکی تغییر یافت، اسکندر که از یورش «سیت»‌ها می‌ترسید، به مرزهای نخستین رضایت داد، اما در زمان «آنتیوکوس اول Antiochos» که ترس کمتری از آن‌ها داشت، از وسعت سرزمین سیت‌ها کاسته شد. این تغییرات جغرافیایی و تأثیر آن‌ها روی افکار بعدی بزرگان شهرنشین، تنها دلیل اهمیت پارت از نظر سیت‌ها بوده است.

مردم پارت هم‌چون مردم ایران شمالی از نژاد «هندو - اروپایی» بودند. زبان رایج آن‌ها نیز «پهلوی» با لهجه نزدیک به ایرانی «سانسکریت» و زبان «سلت» زبان کهن اروپا بوده است.

نام «پارت» که بعدها به آن‌ها نسبت داده شده، از زبان فارسی کهن «پارتو» یا «پارتوا» گرفته شده است. البته گفته‌های زبان‌شناسان در مورد ریشه و معنی این واژه ضد و نقیض است. هر چند بیشتر آن‌ها از «ژوستن» رومی الهام می‌گیرند. بر طبق گفته این مورخ رومی در قرن دوم میلادی ریشه و معنی پارت همان واژه «بیرون رانده شده» سیت‌ها است. خود این نام، گویای این معنا است، زیرا در زبان سیت، «پارت یا پرت exile» به جای مانده است.<sup>۱</sup>

۱. ژوستن ممکن است که فعل PARTIR در زبان فرانسه نیز از همین واژه «پارت» سیت‌ها ریشه گرفته باشد؟ - ویراستار

«دمورگان»<sup>۱</sup> در مورد نخستین پارت‌ها می‌گوید، آن‌ها با حوزه مذهبی مزدائی بیگانه بودند. از طرفی استپ‌نشینان، همانند قبایل امروزه سبیری به جادوگری می‌پرداختند. این گروه، به علت مجاورت و نزدیک بودن با امپراطوری هخامنشیان به سرعت تابع آداب و فرهنگ ایرانی شدند.

آن‌ها از دیر باز به اصول تفکر دوگانگی مزدائی (DOBUN) «اهورامزدا یا روح پاک» و «اهریمن یا روح زشت» گرایش داشته‌اند، به طوری که این چادرنشینان استپ‌ها از زمان «آرشاک» در نیمه اول یا دوم قرن سوم پیش از میلاد، پیرو آیین مزدایی بوده‌اند.

در «میتولوژی» یا اسطوره‌شناسی قوم پارت، اهورامزدا یا نیروی برتر، جانشین «میترا» است که او سمبول آفتاب و ناجی «دمیورژی» (Demiurgie) می‌شود. سپس در شمایل جوانی رعنا ظاهر می‌شود و با پیروی از فرمان «اهورامزدا» شخصیت معنوی می‌یابد و از سوی او مأمور می‌گردد تا برای مردمان آن روز، ابزار و امکانات تمدن بشری، از جمله کشت و کار، اصول زندگی اجتماعی و مذهبی را فراهم بیاورد و با هوشیاری روند این تحولات و تمدن را پیگیری کند.

در اجرای نظم «آرتا» (ARTA) یا فرامین الهی که سرپیچی از آن موجب فاجعه می‌گردد، باید از «آناهیتا»، نیز نام برد که الهه جنگ و عناصر مایع است. او نماد ماه است. به نظر می‌رسد این آئین یا «CuiTe» ریشه در باورهای خدائی کلدانی‌های ساکن مزوپوتامی (یا سرزمین بین‌النهرین) دارد.

فره‌وشی‌ها، ارواح حاکم بر طبیعت را، همراه با دعای ارواح مردگان

طایفه، به وسیله رئیس خانواده روی پیش‌خوان‌ها در درون خانه‌ها ارایه می‌کردند.

فرانس کومت (FRANZ CUMONT)، فره‌وشی را هم چون روحی نگه‌دارنده و خدای گونه که قادر به محافظت از مزارع، گله‌ها، حیوانات و مردم است بیان می‌کند.

قدمت این آئین<sup>۱</sup> به پیش از اوستا کتاب مقدس زرتشت باز می‌گردد، که گاهی نشان دهنده الوهیت و معنویت جسمی و گاه معنویت باطنی و روحی است. به نظر می‌رسد که این آئین مزدا (MAZDAEISME) برگرفته از آن است.

از سویی اوستا، فرا می‌خواند که برای فره‌وشی، ده‌ها تن از قهرمانان و یا شاهان پارت را فدا باید کرد ولی از آن‌ها انتظار یاری هم در زندگی روزانه داشته است چرا که کالبد بشری، هیچ نقش اساسی در آئین «مزدایی» ندارد و نیست جز پاره‌ای در میان روح همیشه جاودان و موزون با طبیعت اهورایی و کالبد فانی و اهریمنی است. روح زندگی به‌نبردی بی‌وقفه و مستمر در حفظ و حرمت ارزش‌های اخلاقی خلاصه می‌شود.

که عبارت است از حرمت به ۴ عنصر یعنی هوا، آب، خاک و آتش که تعبیر آن به معنای برادری در میان مردان طایفه، ادای وظیفه، تعهد نسبت به خانواده و اطرافیان نزدیک خود، بزرگ‌داشت شهید و جان باختگان جنگ.

مرگ در راه حق، راه بهشت (VAHIST) را به روی روح جان باختگان باز می‌کند.

۱. کومون، نوشته‌های یونانی در شوش در نامه‌های زیبا ۱۹۳۰ ص ۲۱۷

۱. ژ.د. مرگان

داوری درباره ارواح نیز زائیده درک قوم پارت است. از منظر آن‌ها، هنگام مرگ، روح مورد آزمایش یا «سینوات» (CINVAT) قرار می‌گیرد، گذر از روی لبه تیز شمشیر بر فراز یک گودال. این آزمایش در حقیقت تشریفات ساده و مقدماتی برای رسیدن به عرصه بی سایه و تاریک، جایی که همه انسان‌ها به یک زبان سخن می‌گویند. برای گناهکار، لبه شمشیر به مانند یک نخ برنده او را می‌برد و به ژرفای دوزخ «DOZAXS» پرتاب می‌کند تا به عذاب ابدی برسد. این روایات بیانگر اساس معرفت و باورهای معنوی پارت است.

حریفان پارت آن‌ها را از زاویه پیش‌داوری‌های اجتناب‌ناپذیر معرفی کرده‌اند. از دید ژوستن، آن‌ها همیشه سوار بر اسبان خود بودند و هیچ‌گاه آن‌ها را ترک نمی‌کردند، مگر برای داد و ستد و گفتگو. به نظر او رفتار آن‌ها خشن توأم با خویشتن‌داری بوده است، خشونت، از آن مردان و خوش‌روئی، ویژه زنان بوده است. پارت‌ها مردمی سریع‌العمل و کم‌حرف بودند در باب کامیابی‌های خویش لاف نمی‌زدند، در شکست، سکوت اختیار می‌کردند. خشم آن‌ها سهمگین بود، و دلاوری دشمن را محترم می‌داشتند. این‌ها گویای ویژگی‌های آن قوم بود. آن‌ها سوارانی خستگی‌ناپذیر بودند که از بی‌حرکتی و سکون تنفر داشتند و آن صفتی بود که بعدها، حریفان غربی آن‌ها را به خود نسبت دادند، این دیدگاهی کاملاً غیرمنصفانه بود.

پارت‌ها دارای قدی بلند، قوی و خوش‌اندام و بسیار متناسب بودند، معمولاً یک لباس پشمی یا پنبه‌ای با شلوار گشاد و چین‌دار و چکمه‌های چرمی براق و ساق‌کوتاه می‌پوشیدند.

اسبان آن‌ها از نژاد «نزا»ها معروف به «اسبان آسمانی» با افساری پهن

بود. اسبانی پرنفس و بلندتر و کشیده‌تر از اسبان مغولی. سینه‌های پهن و ریه‌های نیرومند و توان بدنی آن‌ها چشم‌گیر بود. اسبانی تندرو، با پیکری رسا، پرشتاب در دویدن.

ابزار جنگی مورد علاقه یک پارته عبارت بود از یک کمان چوبی نرم، با وتری از چند نوار به هم تابیده، کمندی بلند «LASSO» برای گرفتن و به دام انداختن اسبان فراری، یک نیزه، یک شمشیر راست و یک سرنیزه که به کمر خود آویزان می‌کردند.

هر آزاد مردی می‌بایست آن‌ها را داشته باشد. گذشته از این‌ها یک زره دفاعی پوشیدنی «Cotte»<sup>۱</sup> و مشبک نیز حافظ سربازان و اسبان‌شان بود. پارت‌ها هیچ‌گاه این سلاح‌ها را از خود دور نمی‌ساختند. «ژوستن»، در این مورد تأکید کرده است که این رسم در مهمانی‌ها نیز همانند جنگ و شکار رعایت می‌شد. آن‌ها وظیفه داشتند که پیوسته مسلح باشند تا در مواقع ضروری و حمله‌های ناگهانی، به‌ویژه در برابر سیت‌ها آماده دفاع باشند.

استرابون<sup>۲</sup> از روابط پرجنجال بین قبایل و چادرنشینان مخالف یکدیگر سخن می‌گوید. زیرا، گهگاه هنگام گذر از بیابان‌ها، سیت‌ها اقدام به دستبرد و تاخت و تازهای جسورانه، که اغلب هم بسیار خطرناک بود، می‌کردند. حکومت یونان نیز چندان علاقه‌ای به حل این مشکل و خاتمه این درگیری‌های تاریخی نبود.

ابتدا، روابطی دوستانه‌ای بین پارت‌ها و اسکندر برقرار بود، اما پس از مرگ او این رابطه رو به کاهش رفت به طوری که سلوک‌های، یا

۱. شاید واژه «کت» هم برگرفته از Cotte باشد. ویراستار.

۲. استرابون. جغرافیای XI.

«ایزوکرات» شکست خورده و رفتار، اخلاق و روحیه مهاجرین جدید هیچ تفاوتی با مردم بومی نداشت. واکنش یونانی‌ها نسبت به خود مختاری و تمایل به تجزیه به‌طور کلی در جامعه رسوخ کرده و رو به افزایش می‌رفت. سرپیچی از دولت مرکزی که زمانی پشتیبان «باکتریان» بود، نیز به‌طور وضوح دیده می‌شد.

از نظر دیودوت «DIODOTE» فرماندار یونانی و تمام ماجراجویانی که پس از او در تبادلات مرزی، چهارراه تجارتهای هند، کانی‌های نقره‌ای تمام نشدنی پانشیر را استخراج می‌کردند، و از مهم‌ترین ثروت زمان به‌نفع خود بهره می‌گرفتند، پابرجایی یک امپراطور متحد سلوکی به‌معنای ادامه روند تولید برای دیگران و تأمین مالی آن‌ها به‌یمن تحمل رنج و خطر جنگ‌های نابودکننده بین «پتولمه» و «سلوکید» دو وارث مقتدر اسکندر و ادامه تفرقه خانوادگی بود. سلوکوس و پسرش آنتیوکوس اول توانسته بودند نیاز مقاومت‌ناپذیر این مهاجران جدید را برای دستیابی به خود گرانی مهار کنند، در حالی که آنتیوکوس دوم از «۲۶۱ تا ۲۴۶» پیش از میلاد مسیح، که فرمانروایی ضعیف و گیج بود، نتوانست آن‌ها را زیر فرمان خود نگه دارد.

شورش در پارت نتیجه کار «اسپیتامر» (SPITAMENES) و همه آن‌هایی بود که گرچه ناشناخته، ولی مشعشعانه با اشغالگری یونان مخالفت می‌کردند. استعمارگری در ایران شمالی خیلی وحشتناک بود. در این خطه، خواسته‌ها همراه با خونریزی و تنبیه و سرکوبی‌های دسته‌جمعی بیش از پیش دردناک بود. یونانیان از سوگند و حقیقت‌گوئی که رسم هخامنشیان بود ناراضی بودند، ترس طوایف از تنبیه، به‌مالکین بزرگ اجازه می‌داد که از همان آغاز در زندگی آن‌ها مداخله کنند. به‌علاوه

«آنتیوکوس» اول، هیچ‌گاه توجه چندانی به پارت‌ها نداشتند و ترجیح می‌دادند، باکتریان را که سرزمینی پرجمعیت و دارای آب و هوای مساعد و زمین‌های حاصلخیز بود در دست داشته باشند، زیرا آن‌جا برای کشت‌های بزرگ غلات و اسکان مهاجرین مقدونی بسیار مناسب بود.

تاریخ این دوران مبهم است و ما برای روشن شدن تاریکی‌های آن دوران تنها اندک اطلاعاتی از مورخان و نویسندگان قدیم داریم که آن هم مربوط به وقایع و ادوار بسیار کهن می‌باشند لذا این اطلاعات اطمینان‌بخش نبوده و تنها نشان‌هایی جزئی می‌باشند. با وجود این نارسائی‌ها، می‌توان آثار بزرگی از وقایع آن زمان که پارت را در حال دستیابی به آزادی نشان می‌دهد به دست آورد.

مهاجرت روزافزون توده‌هایی که در آغاز سومین قرن پیش از میلاد مسیح برای استقرار در بخش شمالی ایران آغاز شد، خشم طوایف پارت را برانگیخت.

فردی به‌نام آندراگوراس<sup>۱</sup>، که از احکام یونانی بود، از آغاز سلطنت «آنتیوکوس» اول بر پارت حکومت می‌کرد، او به علت وقایع مذکور در جهت جلوگیری از مهاجرین، ناچار به برقراری یک رژیم دیکتاتوری فردی و خودکامه شد. این مرکز‌گریزی به‌طور عموم در آن زمان متداول ساکنان آسیای بالایی بود. مهاجرین هم شروع به توطئه علیه سلطنت سلوکی‌ها کردند زیرا که از دید آن‌ها حکومت وقت، بسیار فاسد و متمرکز بود. اوضاع آشفته، ضعف قدرت سیاسی ناشی از بی‌تصمیمی حکمفرما بود. مادیات جانشین افکار و عقاید پیشگامان دیروزی شده بود، طبقات و افراد کوچک گذشته، سر به شورش برداشتند. در واقع سیستم

این خواستار تازه که تا آن سوی استپ‌ها برده شده بود، حقوق دامداران را نسبت به ساکنین محدود می‌کرد. تمام این‌ها آغاز نابخشودنی برای مردمی بود که در حسرت آزادی خود بودند. مقابله با جدائی‌خواهان باکتریان آسیا امری جدی بود زیرا، این‌ها بر احقاق حقوق خود تأکید داشته و برای عقب راندن و برون راندن فئودال‌ها از سرزمینی که آن را متعلق به خود می‌دانستند پافشاری می‌کردند و در سر راه یونانیان دیوارها و موانع برپا می‌کردند. در آن زمان «آرشاک» یا «آرساس» سرکرده و فرمانده آن‌ها بود، «استرابون» او را هم، چون رئیس گروهی از یاغیان ایل داهه‌ها می‌داند. سیت‌ها نیز با کلاه‌های نوک‌تیز خود، ایلاتی بودند که از چند قرن پیش مرزهای شمالی ایران را آشفته کرده بودند.

نام «آرشاک» که برای ایرانیان از ریشه «ایران آرشا» گرفته شده و پسوند «اک» به آن اضافه گردیده، به معنای خرس است و بی‌شک نشان‌دهنده علامت طایفه آن‌ها بوده است. در زبان ارمنی هنوز هم از این واژه خرس «آرشاک» استفاده می‌شود، ریشه همگانی آن «آرچ ARTCH» است. در تاریخ، از نگاره آن نشانی در دست نیست و چند سکه‌ای را هم که «سکه‌شناسان» به او نسبت می‌دهند، به نظر نمی‌آید واقعی باشد و می‌تواند متعلق به «میترا» باشد. با این حال «آرشاک» یک «سیت» از روستایی در تجن بوده است که «باکتریان» را از جلگه‌های بی‌مرز آرال جدا می‌کرده است. نخستین سال‌های جوانی را در آن جا گذرانیده و مانند سایر کودکان و نوجوانان در این جلگه‌ها زیسته و همراه با گله‌ها و جنگجویان با تغییر فصول جابه‌جا می‌شده و در بین آن‌ها زندگی چادرنشینی را آموخته است. در آن زمان، گردنه یا کوه و تنگه‌ای در خراسان و پامیر یافت نمی‌شده که او آن را نپیموده باشد. حتی تمام دره‌ها

را در هنگام طوفان‌های سخت، بوران‌ها و بادهای گرم پیموده بود. یک اشتباه، یا یک برخورد با دزدان، ددان و یا ایلات کینه‌توز خطرناک برای وی برابر با مرگ بود. گذشته او چه بوده است؟ و در ابتدا، پیش از این‌که خود فرمانده شود، زیر دست چه فرماندهی خدمت می‌کرده است؟ و بالاخره دستش به خون چه کسانی آلوده شده بود؟ خون دشمنان ایران یا بهتر بگوئیم خون مدافعین؟! معلوم نیست، جواب این پرسش‌ها را، جز خودش، کسی نمی‌تواند بگوید.

«استرابون» او را یک باکتریان می‌شمارد و می‌گوید: در آغاز به نام کمک به «دیودوت» پیش از آن که یکی از فرمانداران شاهان سوریه بشود، آرشاک و همراهانش وادار به ترک باکتریان شدند، گرچه این نکته هنوز در ابهام است. ممکن است، «دیودوت» که به تازگی استقلال یافته بود تصمیم گرفته باشد که این عشایر مزاحم را از سرزمین خود دور نماید، همان چادرنشینی که قبلاً از جابه‌جائی‌های فصلی (ییلاق - قشلاق) آن‌ها چشم‌پوشی شده بود. زندگی آرشاک در بیرون از باکتریان نیز ناشناخته مانده است. گمان می‌کنند که در مدت چند سال در دره نیمه خشک منطقه کوشان بجنورد مستقر شده باشد، در جایی که در سال (۱۹۶۸) مقدار زیادی سکه به نام او کشف کردند. پایگاه چادرنشینی «آرشاک» «آرشاک کرت» بوده است که به نام شهر «آرشاک» معروف گردید و سرو صدای زیادی به راه انداخت. اما بطور طبیعی، وضع و موقعیت این سرزمینی که نگاهش به سوی جنوب باختری دره رود اترک است. سرزمین‌هایی با ماسه‌های نرم و علف‌زارهای کوتاه‌قد بوده است.

ممکن است که یک خشکسالی، یا یک تابستان گرم‌تر از معمول، بر چادرنشینیان همسایه و اطراف فشار آورده و آن‌ها را به سوی پارتی کشانده

روی اترک که جلگه را از فلات ایران سوا می‌کرد گذشت و آزادی از یوغ یونان را با یک هجوم، پس از عبور از یکی از گذرهای عشایری، که در تاریخ، بسیاری از آن‌ها شناخته شده‌اند، به دست آورد. در گذشته عشایر ایرانی برای پس راندن «سیت‌ها» مصمم بودند و با وجود عوض شدن شرایط و موقعیت پایداری پارت‌ها، علیه سخت‌گیری‌های «آندراگوراس»، شورش می‌کردند. حاکم یونانی ورود دسته‌جات عشایر را به سرزمین خود ممنوع کرده بود. اما «آرشاک» با قدرت نمائی در برابر یونان مستعمره‌چی، نمونه مثبتی برای تقلید شد.

ساختار جامعه ایران شمالی برای پیش آمدها مساعد بود. سرزمین‌ها بین کلان‌ها و خاندان‌ها تقسیم گشته بود که گاهی هم رقیب یکدیگر می‌شده‌اند. واحد خاندان، ریشه و حتی بنیاد جامعه پارت بوده است، و بیرون از فرد وجود قانونی نداشته است. در خاندان، پدرها و مادرها شاخص قانون و دیگران به دور آن‌ها جمع و تابع آن‌ها بودند. فرزندان و نوه‌ها و حتی همکاران و مزد بگیران خانواده در زیر لوای پدر «کانتاکس واتی KANTAX VATAY» و یا پیرترین فرد خاندان بودند. احترام به ارواح «PAT ruvan» یا فره‌وشی اجداد، فقط به وسیله کلان قوم در محراب خاندان صورت می‌گرفت. برگزیدن یک رئیس در یک طایفه یا ایل، خواهی نخواهی سبب نارضایتی دیگران می‌گردد. آیا یک بیگانه، یک «سیت» از نژاد ایران در چشم همه آن‌ها یک رئیس تصادفی یا دست کم یک «برادر دشمن» و مورد متنفر بود می‌توانسته همه را راضی کند که سرنوشت خود را به دست «آرشاک» دهند؟ تا همه ایران را آزاد کند؟ به‌طور قطع نه؟ در آن تاریخ، هنوز کسی در اندیشه انجام چنین کار بس بزرگ نبوده است. به دست آوردن خود مختاری پارت، نتیجه درخشانی

باشد، در جایی که جنگ‌های خونین، قبایل محلی علیه «آندراگوراس» «ANDRAGURAS» رخ داد.

زمان‌بندی و تاریخ این وقایع تا اندازه‌ای تاریک است، چند روایت هم زمان و پشتیبانی شده به وسیله کسانی چند، سبب شایعات ظاهراً ضد و نقیض درباره داستان‌های گذشتگان شده است. آیا ممکن است پارت‌ها از امپراطوری «سلوکیداها» در زمان جنگ دوم «پونیک» جدا شده باشند؟، یعنی در حالی که کنسول «آتیلیو رگولوس ATTILIUS REGULUS»<sup>۱</sup> و «مانیلیوس ولسن MANLIUS VULSON» فرمانرویان روم در حدود<sup>۲</sup> ۲۵۰ سال پیش از میلاد بوده‌اند، اگر گفته‌های «استرابون» و «ژوستن» پذیرفته شود: آیا، این پیش آمدها اندکی پیش از جنگ «آنسیر ANCYRE»<sup>۳</sup> در زمان سلوکوس دوم در حدود ۲۳۸ پیش از میلاد مسیح رخ داده است؟ این پرسش‌ها مایه بسی نوشته‌ها شده است. در این اواخر بود که به دست آمدن چند علامت و نشانه در چند بخش موجب شناخت پاره‌ای ابهامات شد، زیرا، روایت شورش‌های یونانیان در باکتریان و جنبش‌های «آرشاک» در پارت با یکدیگر هم‌خوانی دارد. آخرین بررسی‌های مربوط به ردیف سکه‌های حکومت‌های یونانی در فلات آسیا به درستی نشان می‌دهند، که شورش «دیودوت» و «آرشاک» در زمان «آنتیوکوس دوم» ممکن است بین سال‌های (۲۵۶ و ۲۵۰)<sup>۴</sup> پیش از میلاد مسیح رخ داده باشد.

از این رشته دسیسه‌ها چه برمی‌آید؟ آرشاک با اسب سمند خود از

۱. استرابون. جغرافیا<sup>۲۳</sup>. XI\_IX. ۲. ژوستن<sup>۳۵</sup>. IV. ۱. XI.

۳. ولکن. تاریخ اشکانیان. در تاریخ<sup>۱۹۵۹</sup> VIII

۴. او (O) بویراشید پاریس ۱۹۹۱ ص ۴۱ - ۴۲